

سکني گزیدن
باستان‌شناسي، هايدگر و فناپذيري

فيليب تونر

ترجمه
عليرضا يزداني سنگري



انتشارات اويارها



سکنی گزیدن

باستان شناسی، هایدگرو فناپذیری

نوشته

فیلیپ تونر

ترجمه

علیرضا یزدانی سنگری

انتشارات آریارمنا

سکنی‌گزیدن

باستان‌شناسی، هایدگر و فناپذیری

| فیلیپ تونر | ترجمه علیرضا یزدانی سنگری |

| چاپ و صحافی: مهرگان |

| نوبت چاپ: نخست، ۱۴۰۰ | شمارگان: ۱۰۰ نسخه | بها: ۹۰۰۰۰ تومان |

| تارخا: www.aryaramna.ir |

| نامه‌نگار: info@aryaramna.ir, aryaramna@yahoo.com |

| نشانی: تهران، صندوق پستی: ۵۶۹-۱۴۵۱۵ | همراه: ۰۹۳۹۵۹۶۹۴۶۶ |

| انتشارات آریارمنا و گروه پژوهشی باستان‌کاوی تیسافرن |

| همه حقوق این اثر برای انتشارات آریارمنا و گروه پژوهشی باستان‌کاوی تیسافرن و محفوظ است.

| تکثیر، انتشار، چاپ و بازنویسی این اثر یا بخشی از آن به هر شیوه همچون رونوشت،

انتشار الکترونیکی، ضبط و ذخیره روی سی دی و چیزهایی از این دست بدون موافقت کتبی

و قبلی انتشارات آریارمنا ممنوع است و متخلفان بر پایه قانون «حمایت از حقوق مؤلفان،

مصنفان و هنرمندان ایران» تحت پیگرد قرار خواهند گرفت. |



Tonner, Philip, 1979-

سکنی‌گزیدن باستان‌شناسی، هایدگر و فناپذیری/ فیلیپ تونر؛ ترجمه علیرضا یزدانی سنگری.

تهران: آریارمنا؛ گروه پژوهشی باستان‌کاوی تیسافرن، ۱۴۰۰.

۳۰۸ ص: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.

978-622-97183-5-3

Dwelling : Heidegger, archaeology, mortality, 2017.

عنوان اصلی: Dwelling : Heidegger, archaeology, mortality, 2017.

واژه‌نامه.

کتابنامه: ص. ۲۸۵.

نمایه.

هایدگر، مارتین، ۱۸۸۹ - ۱۹۷۶م. -- دیدگاه دریاره باستان‌شناسی

Heidegger, Martin -- Views on archaeology

هایدگر، مارتین، ۱۸۸۹-۱۹۷۶م. -- دیدگاه دریاره پدیده‌شناسی

Heidegger, Martin-- Views on phenomenology

Archaeology

Phenomenology

یزدانی سنگری، علیرضا، ۱۳۷۰-، مترجم

گروه پژوهشی باستان‌کاوی تیسافرن

B3۲۷۹

۱۹۳

۸۴۲۷۹۳۲

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیفا

سرشناسه

عنوان و نام پدیدآور

مشخصات نشر

مشخصات ظاهری

شابک

وضعیت فهرست‌نویسی

یادداشت

یادداشت

یادداشت

یادداشت

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

شناسه افزوده

شناسه افزوده

رده‌بندی کنگره

رده‌بندی دیویی

شماره کتابشناسی ملی

انتشارات آریارمنا

انتشارات آریارمنا بر آن است تا کتاب‌های ارزندهٔ تألیفی و ترجمه‌ای پژوهشگران ایرانی یا ایرانی را در زمینه‌های گوناگون ایران‌شناسی همچون باستان‌شناسی، تاریخ، فرهنگ و زبان‌های باستانی منتشر کند، کتاب‌هایی که برای شناخت تاریخ و فرهنگ گرانسنگ و ورجاوند ایران بسیلر ارزشمند باشند. با توجه به پیوندها و ریشه‌های ژرف و عمیق فرهنگی میان ایران و جهان بشکوه ایرانی که از سده‌ها بلکه هزاره‌های دور و دراز برجا بوده است و در دهه‌های اخیر تلاش دشمنان بر آن بوده تا این پیوندهای ژرف را بگسلند و ریشه‌های عمیق را با تیشه برکنند، ایران فرهنگی که دل و دین به آن سپرده‌ایم از چشم دست‌اندرکاران انتشارات آریارمنا دور نمانده و چاپ کتاب‌های پژوهشی و ترجمه‌ای ارزنده دربارهٔ جهان ایرانی یا ایران فرهنگی از اولویت‌های انتشارات آریارمنا است؛ باشد که از این راه پیوندهایمان پیوسته‌تر و ریشه‌هایمان ژرف‌تر شود. کتاب‌های انتشارات آریارمنا پیشکشی ناچیز است به ایرانیان، ایرانی‌تباران، ایران‌دوستان و همهٔ مردمان جهان ایرانی که ایران و جهان ایرانی را از جان دوست‌تر می‌دارند.



مدیر

دکتر شاهین آریامنش

(گروه پژوهشی باستان‌کاوی تیسافرن)

مشاوران علمی

| دکتر سیدمنصور سیدسجادی (مؤسسهٔ ایزمتو ایتالیا) | استاد اسماعیل یغمایی
(سازمان میراث فرهنگی کشور) | دکتر سیدمهدی موسوی (دانشگاه تربیت
مدرس) | دکتر محمدابراهیم زارعی (دانشگاه بوعلی سینا همدان) | دکتر سجاد
علی بیگی (دانشگاه رازی، کرمانشاه) | دکتر سیروس نصراله‌زاده (پژوهشگاه علوم
انسانی و مطالعات فرهنگی) | دکتر رضا مهرآفرین (دانشگاه مازندران) | دکتر فرزانه
گشتاسب (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی) | هوشنگ رستمی (گروه
پژوهشی باستان‌کاوی تیسافرن) |

فهرست

فهرست شکل‌ها	۹
فهرست جدول‌ها	۱۰
سخن مترجم	۱۱
سخن نگارنده	۱۶
۱. درآمد	۱۹
۲. هایدگر و دیدگاه سکنی‌گزیدن	۵۱
باستان‌شناسی نو	۵۵
برخی از باستان‌شناسی‌های اخیر	۵۷
هایدگر و سه باستان‌شناس پدیدارشناس: تیلی، گاسدن و توماس	۵۹
پدیدارشناسی، باستان‌شناسی و [کتاب] گمبل با عنوان جوامع پارینه‌سنگی اروپا	۸۲
۳. خاستگاه‌ها	۱۰۱
سکنی‌گزیدن	۱۰۳
باستان‌شناسی تفسیری	۱۱۳
اذهان	۱۱۸
فعالیت‌های تدفینی در دیدگاه تطوری	۱۲۵
۴. سکنی‌گزیدن و فناپذیری	۱۴۹
هایدگر، پدیدارشناسی و «دازاین بدوی»	۱۷۳
۵. مدرنیته، سکنی‌گزیدن و باستان‌شناسی پدیدارشناختی	۱۹۲
سیما دِلوس هُوسوز در مقام دگر مکان	۱۹۶

۲۰۴	 باستان‌شناسی پدیدارشناختی
۲۲۶	 انسان مدرن کالبد، تطور و دیدگاه سکنی‌گزیدن
۲۳۷	 سکنی‌گزیدن
۲۵۲	 ۶. برآیند
۲۶۱	 واژه‌نامه
۲۶۷	 نمایه

فهرست شکل‌ها

۱۳۹	۱.۳	ریگ ماکاپانسگات و پیکرک برکه رام
۱۹۷	۱.۵	ساختاری احتمالی از فضای «تدفین» دگر مکان
۲۰۷	۲.۵	روابط ارجاعی هایدگری در جهان دازاین معاصر
۲۱۱	۳.۵	مفهوم «به خاطر چه» هایدگر
۲۱۷	۴.۵	هایدگر و گمبل: ترکیب تحلیل‌های هایدگر و گمبل
۲۲۰	۵.۵	مرحله اول یک بسط پدیدارشناختی عملکرد یک فقره از فرهنگ مادی
۲۲۲	۶.۵	ترکیب توصیفات
۲۲۳	۷.۵	مقولات پدیدارشناختی در باستان‌شناسی
۲۲۵	۸.۵	روش پدیدارشناسانه به کار گرفته‌شده در باستان‌شناسی
۲۲۵	۹.۵	رابطه «به-خاطر-چه» اعمال شده بر چراغ سنگی کشف‌شده در لا موته
۲۳۵	۱۰.۵	رویکردی پدیدارشناسانه به رابطه میان کنش و تولید در دوره پارینه‌سنگی
۲۳۹	۱۱.۵	یک تفسیر پدیدارشناختی احتمالی از سیما دِلوس هوسوز

فهرست جدول‌ها

۱۱۹	۱.۳ پنج مرحله مشهود تطور انسان
۱۲۶	۲.۳ تطور فرهنگی انسان
۱۲۷	۳.۳ بقایای حامل آثار برش از محوطه‌های دوره پارینه‌سنگی قدیم تا میانی
۱۲۹	۴.۳ مراحل فعالیت تدفینی پتیت
۱۳۰	۵.۳ مفاهیم ابتکاری پتیت برای فعالیت تدفینی
	۶.۳ فهرست ۱۰ نکته‌ای کلاین از ویژگی‌های رفتاری انسان کاملاً مدرن که از ۵۰ تا ۴۰ هزار سال پیش در شواهد باستان‌شناختی جهان مشهود است.
۱۳۲	
۱۳۴	۷.۳ مراتب روی‌آوردگی
	۸.۳ فعالیت‌های معیشتی، رفتار طیفی و استفاده (فرضی) از فضا و فناوری‌ها در میان انسان‌تباران
۱۳۹	
۱۶۷	۱.۴ برخی از نکات کلیدی مربوط به سیما دلوس مونسوز (چاله استخوان‌ها)
۲۲۸	۱.۵ نحوه‌شناسایی یک انسان مدرن کالبد (AMH)
۲۲۸	۲.۵ ویژگی‌های ذکرشده به‌عنوان شاخصه‌های مدرنیته رفتاری
	۳.۵ توانایی‌های شناختی و فرهنگی انسان‌های کاملاً مدرن و آثار باستان‌شناختی‌شان در آفریقا
۲۳۱	

تقدیم به پدر و مادرم که آتش جانشان
همواره رهگشای مسیرم بوده و هست.

سخن مترجم

عشق می‌ورزم و امید که این فن شریف
چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود
(حافظ)

سیاس و ستایش سزاست مر خدای را عزوجل که به چراغ عقل راه را بر پویندگان راستی هموار
و قلب جوشانشان را بر فهم و دریافت آن گشوده. خرسندم که به لطف ایزد متعال کتابی چنین
ترجمان افتاد. خویشتن را چنان نمی‌بینم که از برای اهل دانش سیاه‌های بنگارم، لاجرم مایه
مباهات است که در مقام شاگردی خُرد سخنی هرچند الکن بر این دفتر برانم. آرکتولوژی که از
آن به‌عنوان باستان‌شناسی یاد می‌کنند از آن دانش‌های نوپدید اما سرکش است؛ چراکه در مدتی
کوتاه نسبت به سایر علوم و با بهره‌گیری از آن‌ها چنان بر سپهر دانش تاخته که اکنون باید
بپذیریم که برکامه پیچیدگی و ابهامش دانشی انکارناپذیر است. از آن‌رو می‌گویم آرکتولوژی که
باستان‌شناسی را به نحوی تام برابر با آن نمی‌یابم از آن‌رو اگر این واژه آمیغی از آرخه (ἀρχή) و
لوگوس (λόγος) باشد، پس آرکتولوژی دانش بُن‌سوترین‌هاست و خواستار اصیل و بنیاد
پدیدارها چرا که آرخه همان ماده‌المواد یا اصل نخستینی است که از گذشته‌های دور، از زمان
پیشاسقراطیان کسانی همچون طالس، آناکسیمندر و... به دنبال یافتن آن بودند. نمی‌توان گفت
که واژه باستان‌شناسی بایسته بازنگری است چراکه در فرهنگ ما ریشه دوانیده و فرضی چنین
مُحال به نظر می‌رسد؛ اما باید کمینه در معنای آن بازنگریست. آرکتولوژی فراگیرنده‌تر از
باستان‌شناسی است و می‌توان گفت که نسبت به آن از عموم و خصوص مطلق برخوردار است.

بنابر آنچه گفته شد می‌توان فهمید که باستان‌شناسی دانش برآمدگاه‌ها است. چنین دانشی که با کلنگ خود ژرفسار هستی را می‌کاود نباید زبون و الکن خوانده شود چراکه به‌راستی دعوی‌ای بس سترگ دارد و هنوز در نوباوگی بسر می‌برد.

مگر چنین دانشی بدون نظریه و اسلوبی مشخص، امکان‌پذیر است؟ اگر باستان‌شناسی صرفاً کاویدن و انباشت آثار باشد پس این کار از هر کسی برمی‌آید. چنانچه پژوهشی هم بر بنیاد بی‌بنیادی شکل بگیرد به‌راستی که شالوده آن خواهد پریشید و جز سیاهه‌ای از آن باقی نخواهد ماند. به‌کارگیری نظریه در کنار عمل، نیکی‌های بسیاری به همراه دارد چراکه نه تنها به پژوهشگر جهت می‌دهد تا به نحوی از انحاء روی‌آوری با پدیدار مواجه شوند، راه را برای دیگران نیز می‌گشاید تا به انحاء دیگر با پدیدار روبه‌رو شوند و این کار بر غنای توصیف و تحلیل شواهد باستان‌شناسی در مقام پدیدار می‌افزاید.

می‌خواهم با جمله‌ای کوتاه از هایدگر به ادامه سخن پردازم. «علم فکر نمی‌کند»^۱. این سخنی است که هایدگر در کتاب چه باشد آنچه خوانندش تفکر بیان می‌کند؛ سخنی که خود آن را زنده و موهن خطاب می‌کند. شاید بر اهل علم این سخن سنگین افتد. چراکه اگر علم فکر نمی‌کند پس چه می‌کند؟ برآن نیم که به بحث درباره این سخن پردازم چراکه جستار ما در این مقام پرداختن به این سخن نیست. مراد از اشاره به این سخن تبیین جایگاه باستان‌شناسی در مقام نظریه و عمل است. شاید بتوانیم به هایدگر بگوییم که از برای چنین سخنی مثال نقضی وجود دارد و آن مثال نقض دقیقاً باستان‌شناسی است. باستان‌شناسی هم به خود پرداخت و هم تفکر کرد. اگر فیلسوف-باستان‌شناسانی چون جورج رابین کالینگوود که هم فیلسوف و هم باستان‌شناس بودند را سوا در نظر بگیریم باید بگوییم که هیچ فیلسوفی به‌طور جد به باستان‌شناسی نپرداخت و این خود باستان‌شناسان بودند که اندیشیدند و از برای دانش خود به پی‌افکندن شالوده نظری دست یازیدند. اگرچه نمی‌توان گفت که این نظریه‌ها به نحو تام برآمده از خود باستان‌شناسی اند لیک پژوهش، بررسی و به کار بردنشان به نحوی کاربست‌پذیر در باستان‌شناسی، خود کاری است بس سترگ و باستان‌شناسی در این راه نه تنها

از بسیاری علوم بهره برد، خود بر آن‌ها نیز تأثیر گذاشت و حتی در پاره‌ای از موارد بر گزاره‌هایشان صحنه نهاد، و یا مواردی را مردود شمرد.

اگر پرسش از بن‌سوترین‌ها را همچون سکه‌ای در نظر بگیریم که یک روی آن فلسفه است، به‌راستی می‌توان بر روی دیگر آن نام باستان‌شناسی را نقش زد چراکه پرسش‌های باستان‌شناسانه از زمره فلسفی‌ترین پرسش‌هاست و به‌قول خود هایدگر «پرسش راه‌گشا و راه‌ساز است»^۱. از اولین کلنگی که به‌قصد باستان‌شناسی و واکاوی گذشته بر زمین خورد تا به امروز، به سبب افزایش تجربه و سامان‌مندتر شدن این رشته پرسش‌های باستان‌شناسانه ژرف‌تر و فلسفی‌تر شدند. به کوشش جمعی از باستان‌شناسان در سراسر جهان، باستان‌شناسی اکنون از جایگاه نظری مطلوب اما ناپسندیده برخوردار است و این مسیر با تلاش و کوشش فراوان روز‌به‌روز پربارتر می‌گردد.

درست است که باستان‌شناسی ره‌آورد علوم غربی و به‌نوعی دانشی وارداتی است اما دروغا که در ایران بسیار اندک به میانی و مبادی آن پرداخته شده است. تنها افرادی انگشت‌شمار به این‌گونه جستارها در باستان‌شناسی ایران پرداخته‌اند که به سبب همین اندک بودگی‌شان برای تمام باستان‌شناسان و دانشجویان رشته باستان‌شناسی آشنایند. امروزه باستان‌شناسی دانشی بسیار گسترده، فراگیر و میان‌رشته‌ای است و از حوزه‌های متعددی برخوردار است و لزوم آشنایی دانشجویان و پویندگان راه این دانش با این حوزه‌ها احساس می‌شود چراکه ماده‌بی‌جان برآمده از دل تاریخ بدون فهم صحیح نمی‌تواند درست خوانش شود و درنهایت خاموش و الکن باقی می‌ماند و از خود سخن نمی‌گوید.

کتاب حاضر چنان‌که از نامش پیداست در جستجوی پیوندی میان باستان‌شناسی و سنت پدیدارشناسی در فلسفه به‌ویژه اندیشه‌های مارتین هایدگر فیلسوف پرآوازه آلمانی است. پیوند باستان‌شناسی و پدیدارشناسی که از آن به‌عنوان باستان‌شناسی پدیدارشناختی^۲ یاد می‌کنند ازجمله حوزه‌های بسیار نوین و جوان در میان سایر حوزه‌های شناختی باستان‌شناسی است. نقش و جایگاه هایدگر در فلسفه و اونتولوژی قرن بیستم و پس از آن بر اهل خرد پوشیده نیست

1. Heidegger, Martin, *The question concerning technology, and other essays*, Translated and with an Introduction by William Lovitt, Harper & Row, New York & London, 1977, pp. 3

2. Phenomenological archaeology

و کسانی که در این مسیر گام نهاده‌اند میدانند که دنیای فلسفه تا چه حد وامدار اندیشه‌های دیگر است. لیک هیچ اندیشه‌ای هم کامل و بی کاستی نیست؛ و این وظیفه خواننده آگاه و دانا است، که بدون تعصب و جزم‌اندیشی ناشی از مطالعه سطحی چند کتاب و مقاله، با یک اثر مواجه شود.

نگارنده اثر حاضر از دانش‌آموختگان رشته فلسفه در دانشگاه گلاسکو و رشته باستان‌شناسی در دانشگاه آکسفورد بوده و همچنین از آگوست ۲۰۱۹ در دانشگاه گلاسکو مشغول به تدریس است. در این اثر نگارنده با استفاده از فلسفه پدیدارشناسی به‌خصوص اندیشه‌های هایدگر به تبیین شواهد باستان‌شناسی می‌پردازد و حتی در این راه تلاش می‌کند تا با استفاده از شواهد باستان‌شناسی فراتر از این اندیشه‌ها سیر کند و بدین ترتیب اندیشه‌های وی را پیرایش کرده و گسترش دهد. در این باره می‌توان به‌عنوان مثال به ابداع و کاربرد اصطلاح «پارینه-دازاین» در این اثر اشاره کرد که نگارنده با استفاده از آن سعی در بسط و گسترش برخی از خصوصیات انسانی مدرن، به اجداد پیشا انسانی ما را دارد. به نظر مترجم ممکن است که فهم چنین اثری برای باستان‌شناسان اندکی دشوار باشد چراکه فهم درست از این کتاب مستلزم آشنایی کافی با سنت پدیدارشناسی در فلسفه به‌ویژه آثار ادموند هوسرل، مارتین هایدگر، موریس مرلو-پونتی و همچنین پسااستارگرایانی همچون میشل فوکو است. اما مترجم امیدوار است که ترجمه چنین اثری موجبات علاقه به مبانی نظری و معرفت‌شناختی و همچنین تاریخ اندیشه در باستان‌شناسی را فراهم سازد. به‌راستی که این اثر نمونه‌ای عالی و قابل‌توجه از یک کار میان‌رشته‌ای و تلفیقی میان باستان‌شناسی و فلسفه است که خوانندگان می‌توانند به‌وضوح تعامل میان این دو رشته را در متن کتاب مشاهده نمایند. از طرفی مترجم معتقد است که ترجمه این کتاب ارزنده نه‌تنها بر باستان‌شناسی بلکه بر سایر رشته‌های علوم انسانی همچون، تاریخ، فلسفه، انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی نیز تأثیرگذار خواهد بود.

شکی نیست که مسئله مرگ از آنجاکه همواره فراییش انسان و واقعیتی انکارناپذیر بوده در دستگاه‌های فکری گوناگونی مورد بحث قرار گرفته است. این مسئله صرفاً مختص پدیدارشناسی و رویکردهای اگزیستانسیال نبوده و این رویکردها حقیقت مطلق در این باره را بیان نمی‌کنند. در کنار مرگ و فناپذیری اگزیستانسیال، آموزه‌ها و اندیشه‌هایی نیز وجود دارند که خبر از حیات پسامرگ انسان و جهان آخرت می‌دهند که در رأس‌شان اندیشه‌های دینی به‌ویژه ادیان الهی

است. بی‌شک برخی از آموزه‌ها و اندیشه‌های نویسنده همچون فناپذیری انسان و رویکرد منفی به دین نادرست است و با نقدهای جدی رویه‌رو است.

سزااست که در این مقام مراتب سپاس و قدردانی خود را بیان کنم. ابتدا باید از دو اندیشمند و استاد حوزه فلسفه سپاسگزاری کنم چراکه اگرچه به نحو غیرمستقیم اما به هر حال بر گردن حقیر حق استادی دارند: جناب دکتر عبدالکریم رشیدیان که با ترجمه‌های بسیار شیوا و عمیق‌شان بخش بزرگی از تهیگی متون پدیدارشناسی را برطرف کردند، و جناب سیاوش جمادی که از ترجمه کتاب هستی و زمان هایدگر ایشان بهره‌ها بردم. به جاست که از دو دوست عزیزم علی رستمی و محمد فیض‌آبادی نیز کمال قدردانی و تشکر را به جا آورم چرا که در طول فرایند ترجمه همواره مشوق و پشتیبان من بودند. همچنین سزااست که از جناب شاهین آریامنش و انتشارات خوبشان سپاسگزاری کنم چرا که در مقام ناشر تخصصی متون باستان‌شناسی، با تمام مشکلات پیش‌روی چاپ و انتشار یک کتاب، دلسوزانه در میدان ایستاده‌اند و امید است که سایر باستان‌شناسان قدر و جایگاه چنین انتشاراتی را دانسته و از آن حمایت کنند.

در پایان هم از تمامی بزرگان و فرهیختگان راه دانش به سبب ایرادات محتمل و ممکن در این ترجمه پوزش می‌طلبم.

علیرضا یزدانی سنگری

سخن نگارنده

از برای نگارش این کتاب خود را وام‌دار کمک افراد و مؤسسات بسیاری می‌دانم. از گری لاک و کریس گاسدن به خاطر تشویق و حمایت مداومشان در طول این کار سپاس‌گزارم. به خاطر تشویق اولیه و حمایت‌های بعدی گری لاک دین ویژه‌ای به وی دارم. می‌خواهم از کلایو گمبل، لمبروز مالا فوریس، ربک شولتینگ و نیک بارتون از برای تشویق و مشاوره در مورد نسخه‌های اولیه تشکر کنم. استدلال ارائه‌شده در کتاب به سبب راهنمایی این افراد به‌طور قابل‌توجهی بهبود یافته است. طبیعتاً، هرگونه خطا یا فروگذاری‌ای که در ادامه می‌آید کاملاً از کاستی اینجانب است.

جا دارد که از افراد زیر قدردانی به عمل آورم:

الِن مک‌آدام، مارتین بلامی، ویلیام کیلبراید، مارک رابرتز، کیت بین، مگنار دالند، سوفی نیگل، گونسالو ولهو، سارا کورا، زیوانیس جورگاکیس، پل اینیس، جیم دیوین، کِن گریگ، جیم مک دوگل، لیندا مکینتاش، جیلیان فرگوسن، دانکن گیلز، گریم دنچ، آلیسون مک دونالد، پل بارنول، آنگوس هاوکیلز، فیلیپ باربر، لیز استرنج، جودی ایست، الیزابت آلن، دیوید لونیس-ویلیامز، مت گُرو، ریچارد کلاین، خاویر ترونبا، الخاندرو بونماتی لاسو، دیوید کمبل، الکساندر برودی، رایین دونبار، راب فولی، گیل هیگینام، آنا بورتولان، فرانچسکا فورل، آکسل پوسلوشنی، لوسی مک کراکن، جورج پتیسون، پنی اسپاکیکنز، سوزان برکنریج، مایکل اینوود، لولا هار، کوین کِلسی و کارول مک دونالد. می‌خواهم از سه خواننده ناشناس پیش‌نویس اولیه

است و من به این خاطر مدیون او هستم! اگر به خاطر او نبود، تکمیل این کار میسر نمی‌شد. فرزندانمان، لی‌لی و روبن، در حین نوشتن این کتاب به دنیا آمدند و من از این در هراسم که لیززی چگونه با تمام چالش‌هایی که مادر دو فرزند کوچک بودن به همراه دارد کنار آمده است. لی‌لی و روبن منبعی عظیم از الهام و سرگرمی هستند. آن‌ها همواره در این کار و سایر کارها برایم یک حواس‌پرتی خوشایند بودند. پدرم، ویلیام، عمو فیلیپ، و والدین لیززی، رابرت و کریستین گیلسپی، بسیار حمایت کرده‌اند و آن‌ها پرستار بچه بسیار خوبی بودند! از آن‌ها به خاطر کمک سپاسگزارم. متأسفانه مادرم جین زنده نماند تا تکمیل این کار را ببیند. عمیقاً دلتنگ او هستم و می‌دانم از چاپ این کتاب خوشحال می‌شد. پدرم ویلیام مردی قوی و محکم و همیشه یاور و حامی من بوده است و من نمی‌توانستم بدون کمک او این را کامل کنم. و در نهایت کلماتی دربارهٔ عمویم فیلیپ: من بابت این کار بیشتر وام‌دار فیلیپ هستم. وی هم از نظر باستان‌شناسی و هم از نظر فلسفه یک منبع اولیه الهام برای من بود و آنچه در ادامه می‌آید از روح کنجکاوی و دقت فکری‌اش خبر می‌دهد. به خاطر اوست که این اثر تقدیم می‌شود.

۱. درآمد

کتاب حاضر درباره «سکنی‌گزیدن» است، هم در مقام یک نظریه و هم شیوه‌ای از هستی. بر این اساس، آنچه در ادامه می‌آید دو هدف اصلی را دربر دارد. نخست، آنچه را که به عنوان «دیدگاه سکنی‌گزیدن»^۱ خوانده می‌شود بررسی خواهیم کرد، چراکه این موضوع در نظریه باستان‌شناسی و انسان‌شناسی اخیر مطرح شده است. دوم اینکه اینجانب در مورد مفهوم سکنی‌گزیدن در معنای «اگزستانسیال» آن، به گونه‌ای بحث خواهم کرد که می‌تواند به ما اجازه دهد تا این مفهوم را در باستان‌شناسی، به ویژه در ارتباط با شواهد اولیه از شیوه تدفین در باستان‌شناسی دوره پارینه‌سنگی به کارگیریم. امیدوارم که تعامل این دو هدف، پرسش‌های جالبی را در تاریخ اندیشه باستان‌شناسی، نظریه معاصر و به طور کلی در رابطه با تطور انسان فراهم سازد (به صورت گسترده تصور می‌شود).

سهم مهمی که امیدوارم در این کار داشته باشم تا حدی در سطح نظری و تا حدی در سطح روش‌شناختی است. در سطح نظری، این مسئله به این ادعا منجر می‌شود که تعامل با اندیشه هایدگر برای پژوهشگرانی که درگیر فهم فعالیت‌های مربوط به پیش‌ازتاریخ، به خصوص پیرامون مسئله مرگ هستند، سودمند است. آنچه وی در هستی و زمان (۱۹۲۷) درباره شواهد باستان‌شناسی به مثابه «مواد افشاء دازاین [آنجا-اینجا-اکنون-هستن]^۲ آنجا بوده» بیان می‌کند را می‌توان با توجه به برخی از اظهارات وی در شماری از متون ترسیم کرد و گسترش داد

1. Dwelling perspective

۲. افزوده نگارنده. -م

(Heidegger 1962: 245). در سطح روش‌شناختی مدعی‌ام که روش پدیدارشناسی (نه لزوماً تفسیر هایدگر از پدیدارشناسی) می‌تواند با تغییرات لازم در مطالعات باستان‌شناسی به‌کار بسته شود. به‌منظور نیل به این اهداف، به‌جای آن‌که در مورد هر موضوع تنها در جای خود بحث کنم، مباحث خویش درباره هایدگر، فلسفه پدیدارشناسی و باستان‌شناسی را در فصول پیش‌رو ادغام کرده‌ام.

من جزء آن گروه از خوانندگان هایدگر هستم که معتقدند باید از چیزی که گاهی به نام «انسان‌محوری»^۱ هایدگر نامیده می‌شود فاصله بگیریم. من در اینجا استدلال می‌کنم که می‌توان خوانش برخی از بینش‌های کلیدی هایدگر که بر اجداد پیشامدرن ما تعمیم‌پذیرند را توسعه داد؛ اجدادی که اندیشه هایدگر به‌راستی نمی‌تواند شکل فعلی آن را توجیه کند. در اینجا، من برای یک باستان‌شناسی پدیدارشناسانه که به فراسوی انسان می‌رود بحث می‌کنم، به همان صورت که ممکن است آن را درک کنیم و سعی در ساکن کردن «دازاین آنجا بوده» دارد. من پیشنهاد می‌کنم که ویژگی‌های تعریف‌کننده دازاین همچون «پروا» یا سکنی‌گزیدن به‌وسیله مدارک باستان‌شناسی انسان در گذشته‌های دوردست مشهود است؛ این مسئله به‌ویژه هنگام ملاحظه شواهد مربوط به شیوه‌های تدفین اولیه مشهود است. من پیشنهاد می‌کنم که اجداد ما «پروای» مردگان خود را داشته و یا همراهشان سکونت داشتند و ضمن انجام این کار، بخش‌هایی از آن جهان را به زیست‌جهان خود اختصاص دادند. به‌عنوان مثال، غار سیمادِلوس هُوسوز^۲ در اروپا که در برهه زمانی پارینه‌سنگی قدیم شکل‌گرفته است، وجهه‌ای از سکنی‌گزیدن در پیش‌ازتاریخ را نشان می‌دهد؛ به‌طوری‌که در این مکان اجداد ما، ۲۸ تا ۳۰ نفر را در شکافی از یک غار عمیق در کوهستان آتاپورکا^۳ اسپانیا انباشته کردند. «پروا» (*sorge*) با توجه به جهان و ساکنان درون آن مشهود می‌شود و من در اینجا پیشنهاد می‌کنم که چنین تقویم اگزیستانسیالی، پیش از دوره پارینه‌سنگی قدیم و ظهور «انسان مدرن» حاصل‌شده باشد؛ چیزی که هایدگر آن را «دازاین بدوی»^۴ می‌نامد. فعالیت تدفینی پیچیده و گسترش معنا

1. Anthropocentrism

2. Sima de los Huesos

3. Sierra de Atapuerca

4. primitive Dasein

در مکان‌ها، مشخصهٔ سکنی‌گزیدن است و این امر در محوطه‌هایی چون سیما مشهود است. میانگاه «حیوانیت»^۱ و «انسانیت»^۲ سکنی‌گزیدن پیش‌ازتاریخ است.

اشاره به مفهوم سکنی‌گزیدن به‌جای این‌که بیانگر یک «دیدگاه» یکپارچه باشد، درواقع به مجموعه‌ای از دیدگاه‌های مربوط به هم اشاره دارد که همگی به یک طریق با فلسفه پدیدارشناسی و به‌خصوص کار مارتین هایدگر درگیر هستند.^(۱) ویراستان طرح اخیر همکاری انتشارات راتلج در پدیدارشناسی (۲۰۱۲)، سباستین لاف، سورن اُورگارد^۳ سه مفهوم متحد کنندهٔ فلاسفهٔ پدیدارشناسی را شناسایی کردند. تمامی پدیدارشناسان نگران این موضوع هستند که به‌منظور توصیف آنچه که به «روی‌آوردگی»^۴ (دربارگی پدیدارهای ذهنی، آگاهی و هدایت‌شدگی به‌سوی جهان) داده می‌شود، از دیدگاه اول‌شخص عمل کنند. پدیدارشناسی یک «فلسفه کاربستی»^۵ است. فلسفه‌ای متعهد به تحقیقات دقیق که نتایج قابل تأیید بیناسوبژکتیو تولید می‌کند؛ اخلاقی که توسط بنیان‌گذار آن، ادموند هوسرل، به‌عنوان یک جنبش به ارث گذاشته شد. همان‌طور که دیدگاه‌های متعددی در باره سکنی‌گزیدن وجود دارد، تنوعات زیادی هم در موضوعات پدیدارشناسی وجود دارند (بنگرید به Gallagher 2012: 10).

واژهٔ سکنی‌گزیدن در حال حاضر در معنایی فنی در ادبیات باستان‌شناسی و انسان‌شناسی به کار می‌رود. «مفهوم» سکنی‌گزیدن از فلسفه هستی‌هایدگر نشأت می‌گیرد.^(۲) واژهٔ آلمانی (*Wohnen*) که به‌عنوان سکنی‌گزیدن ترجمه می‌شود، خود یک عبارت فلسفی فنی نیست و هنگامی که این واژه در کارهای اولیهٔ هایدگر (هستی و زمان (۱۹۲۷) و سخنرانی‌های او درباره مفهوم زمان) ظاهر می‌شود، در نوشته‌های بعدی او اهمیت بیشتری می‌یابد.^(۳) تعامل با اندیشهٔ هایدگر باعث ایجاد تغییر در هر دو رشتهٔ انسان‌شناسی و باستان‌شناسی شده است. یکی از دلایل این است که هر دو رشته در مباحثات خود درباره انسان‌شدن، از یک تناثر دکارتی که به تقسیم بین سوژه‌ها (اذهان، موجود جاندار و حساس) و ابرژه‌ها (موجود بی‌جان و غیر حساس)

1. animality

2. humanity

3. Søren Overgaard

4. intentionality

5. *Arbeitsphilosophie*

(Gamble 2008: 107) متعهد است فاصله می‌گیرند و به سمت انجام این کار در یک تئاتر هایدگری می‌روند، «جایی که همه چیز به هم می‌رسد» و گستره‌ای که «همه چیز» باهم اتفاق می‌افتد (Clark 2008: 217).^(۴)

از نظر کلارک، بدن «تئاتر هایدگری» است و تجسم یافتن جدی آن منجر به پذیرش «دیدگاهی متعادل‌تر از ماهیت شناختی (درواقع انسان) می‌شود» (Clark 2008: 217). دستاورد هایدگر این بود که شرح جدیدی از اگزیستانس انسان ارائه کرده و آن را «دازاین» (آنجا-اینجا-اکنون-هستن) نامیده است که مفهوم ذهن و بدن و همچنین خویشتن و جهان را متحد می‌کند. هایدگر این مسئله را این‌گونه بیان می‌کند:

خویشتن و جهان به یک هستند؛ واحد تعلق دارند که دازاین نام دارد.
خویشتن و جهان، تعیین بنیادین خود دازاین در وحدت ساختار در-
جهان-هستن است.

(Heidegger 1982: 297)

تقویم بنیادین دازاین، در-جهان-هستن (*In-der-welt-sein*) است و در-جهان-هستن با آنچه هایدگر «پروا» (*Sorge*) می‌نامد متحد است. پروا، «گشودگی» پیشانظری دازاین را نسبت به جهان‌ش نشان می‌دهد. زمانمندی دازاین چیزی است که هایدگر آن را «معنای هستی‌شناختی» پروا می‌نامد. حضور دازاین (که گذشته خود را با خود حمل می‌کند و به‌سوی آینده حرکت می‌کند) توسط هایدگر به‌مثابه یک «با-هم-هستن» درک می‌شود زیرا دازاین یک هستند؛ اساساً اجتماعی است که در جهانی معنی‌دار وجود دارد؛ جهانی که در آن هستندگان معنی‌دار، از جمله دیگران^۱، حیوانات و ابژه‌ها طی فرایند تخصیص معنادار شده و با یکدیگر مواجه می‌شوند (Wheeler 2014). تا این حد، مفاهیم در-جهان-هستن، سکنی‌گزیدن و پروای هایدگر کمابیش مترادف هستند.

مارتین هایدگر (۱۸۸۹-۱۹۷۶) یکی از مهم‌ترین فلاسفه قرن بیستم به شمار می‌رود.^(۵) وی در کنار ادموند هوسرل، یکی از شخصیت‌های اصلی تاریخ فلسفه پدیدارشناسی است. او یک شخصیت محوری در تاریخ فلسفه آگزیستانسیالیسم، هرمنوتیک و پساساختارگرایی محسوب می‌شود و همچنین یک متفکر تفرقه‌افکن و بحث‌برانگیز است. نه تنها شیوه وی در پرداختن به فلسفه به شکاف فزاینده میان سنت‌های فلسفی (تقسیم‌بندی به اصطلاح تحلیلی و قاره‌ای) دامن زد، تعاملات سیاسی وی نیز فاجعه‌بار بود.^(۶) رشد عقلانی اولیه هایدگر به وسیله اعتقادات کاتولیک مذهبی روستایی و مطالعاتش در باب دین شکل گرفت. کارهای اولیه او (به‌ویژه رساله دکتری‌اش)، علاقه وی را هم در تفکر مدرسی و هم در آموختن معرفت‌شناسی مدرن منعکس می‌کند و زندگی اولیه او تنش‌های خاصی را در رابطه پیچیده وی با دین نشان می‌دهد که در طول زندگی و حرفه‌اش ظاهر می‌شود. ماکس مولر گزارش داد که هنگامی که هایدگر در سال‌های آخر عمر به پیاده‌روی می‌رفت، هرگاه که از کلیسا یا عبادتگاهی عبور می‌کرد، می‌ایستاد و انگشت خود را در قدح آب مقدس فرومی‌برد و به رکوع می‌پرداخت. هنگامی که مولر از او سؤال کرد که چرا این کار را انجام داده است و آیا این کار با فاصله گرفتن پیشین وی از «جزم‌گرایی کلیسا» مغایر است یا نه؟ هایدگر اشاره می‌کند که یک انسان باید تاریخی فکر کند زیرا درجایی که عبادت‌کنندگان زیادی در آن بوده است، الوهیت به شیوه‌ای بسیار خاص حضور دارد (Safranski 1998: 432-433).

هایدگر در [کتاب] هستی و زمان خود، پدیدارشناسی و هرمنوتیک را باهم درآمیخت. یکی از راه‌های نزدیک شدن به این کار، نگرستن به آن به‌عنوان یک تحول هرمنوتیکی (به‌جای تحول هگلی) از انقلاب کوپرنیکی کانت است؛ یعنی به‌جای آن‌که مانند آنچه کانت و هوسرل در روش‌های مخصوص خود انجام دادند به دنبال پیدا کردن پیشینی^۱ در یک سوژه استعلایی ناب باشد، باید ساختارهای پیشینی و اولیه را به زندگی واقعی فرد نزدیک کند؛ ساختارهایی که در یک بافت تاریخی و زبان‌شناختی خاص، پایان‌مند، جای‌گرفته و جسمیت یافته است. سوژه استعلایی در اندیشه هایدگر به یک دازاین عملاً درگیر تبدیل شده است. دازاین عاملی درگیر

1. *a priori*

است که هویت و خویشتن فهمی واقعی‌اش (به‌عنوان مثال، دیوید، یک پدر، شوهر، مکانیک و غیره) از بستر جامع سازنده فعالیت‌هایشان ریشه می‌گیرد و پدیدار می‌شود. افراد هرگز جدا افتاده و بدون بستر نمی‌شوند: افراد همیشه سرمایه‌های اجتماعی و هویت خود را با فعالیت‌های خود به همراه می‌آورند (مثلاً ما به‌عنوان یک پدر یا مکانیک و یا یک مالیات‌دهنده عمل می‌کنیم). این یک تفکر عملی مقدم بر جهان است که بستر نهایی فعالیت‌های عقلانی ما است. دیدگاه سکنی‌گزیدن از تعامل با شرح‌های دیگر از دازاین انسانی در مقام «سکنی‌گزیدن شاعرانه در جهان» توسعه یافت.

رویکرد پدیدارشناختی، توصیفی است؛ بدین‌جهت که می‌کوشد آنچه را که بر ما پدیدار می‌شود با روشی منصفانه و بدون تعصب آشکار سازد و به مدارکی توجه دارد که خود را به «فهم» یا «شهود» ما نشان می‌دهند. مفهوم بدهات^۱ اصطلاح فنی هوسرل برای رویدادی است که در آن یک پدیده خود را به آگاهی می‌نماید. اگر آن بدهات که خودنمایی پدیدار است، «کامل» یا «کافی» باشد، پدیدار به‌طور کامل و بدون هیچ جنبه پنهانی آشکار خواهد شد. هایدگر مفهوم بدهات هوسرل را به‌لحاظ حقیقت مورد تجدیدنظر قرارداد. حقیقت نزد هایدگر به معنای خویشتن‌نمایی یا ناپوشیدگی^۲ (aletheia) است و می‌تواند تنها به این دلیل که دازاین (در آنجا-اینجا-اکنون-هستن) هستنده‌ای تاریخی است اتفاق بیفتد و آشکار شود. افشای کامل یا ناپوشیدگی هستندگان در حقیقتشان غیرممکن است زیرا هر ناپوشیدگی‌ای با پوشیدگی‌ای همراه است؛ به عبارت دیگر حقیقت با ناحقیقت همراه است.

اگرچه هستندگان دارای اندام‌های حسی همچون ما می‌توانند رنگ را ببینند اما نمی‌توانند رنگی-بودن را ببینند؛ چنین هستندگانی می‌توانند نرمی را احساس کنند اما نمی‌توانند نرم-بودن را احساس کنند. باین‌حال، هنگامی که «هستی» در مقام یک پدیدار در نظر گرفته شود، باید به‌گونه‌ای خود را به ما نشان دهد. هوسرل استدلال می‌کند که ساختارهای مقولی‌ای که تجربه ما را شکل می‌دهند (مانند هستی، وحدت، مکان و غیره) از طریق قدرت شهود مقولی^۳

1. Evidence

2. unconcealment

۳. Categorical intuitio: برای هوسرل هرآن چه را که بتوان بر آن چیزی حمل نمود، یعنی هرآن چه موضوع یک حمل واقع شود، ابژه است. وی قائل به دو نوع ابژه است: ابژه واقعی و قابل‌شناخت به حس و ابژه

به دست می‌آیند. هایدگر این بینش را به‌عنوان چالشی برای بررسی پدیدار هستی در نظر می‌گیرد. وی می‌گوید: «اقداماتی [از روی آگاهی] وجود دارند که در آن اجزای تشکیل‌دهنده ایده‌آلی [همچون هستی] خویشتن را در خود می‌نمایانند»^۱ (Heidegger 1992: 71). هستی توسط ما اختراع نشده است و چیزی نیست که ما به جهان ارائه کنیم بلکه چیزی است که می‌تواند به‌عنوان پدیداری به ما داده شود و مورد بررسی قرار گیرد. مفهوم شهود مقولی راه هایدگر را برای پرسش در باب هستی هموار نمود. هایدگر این آموزه را به این معنی مجدداً تفسیر می‌کند که در اگزیستانس یک عامل موقعیت‌مند تاریخی و درهم‌تنیده، انسان بودن مستلزم داشتن فهمی از هستی است.

رویداد (*Ereignis*)، اصطلاحی است که در اندیشه هایدگر برای فهمیدن دلمشغولی اصلی وی پدید آمده است. این دلمشغولی را می‌توان (در پی تفسیر توماس شیهان) به شرح زیر تفسیر کرد: هایدگر به افشای پایان‌مند هستی (یا حضور معنی‌دار) در پیوستگی با گشودگی دازاین (به‌عنوان هستنده‌ای پایان‌مند) علاقه‌مند بود. هستی یا معنا فقط تا حدی به ما داده می‌شود و هرگز کاملاً افشا نمی‌شود؛ بنابراین اگر به هستی به‌عنوان یک فهم‌مندی تاریخی بنگریم، پس آنچه هایدگر به ما می‌گوید این است که ما هرگز نمی‌توانیم به دستیابی به یک دیدگاه غیر تاریخی درباره چیزها امیدوار باشیم. گشودگی پایان‌مند، در زندگی یک عامل

ایده‌آل یا (مقولی). با ورود به مفهوم «شهود مقولی» ما از حوزه حسیات می‌گذریم. هوسرل این گذار را چنین توضیح می‌دهد که ما در اصل به یک شیء از راه شناخت حسی التفات داریم. در این مرتبه متعلق شناخت التفاتی ما با تمام تعینات آن، یعنی رنگ، شکل و ترکیب مادی‌اش بر ما نمایان و پدیدار است اما هیچ‌یک از این وجوه نسبت به وجه دیگری برتری ندارد و بارزتر از آن نیست. در قدم بعدی توجه ما معطوف یکی از صفات آن چیز می‌شود آنگاه که به‌طور مثال به رنگ آن توجه پیدا می‌کنیم. سرانجام ما به مدد شهود مقولی این دو قدم را به یکدیگر پیوند می‌زنیم. به عبارت دیگر بخش بسیار زیاد و بزرگی از آنچه بدان التفات می‌شود از جمله ابره‌های ایده‌آل هیچ‌گاه از راه شناخت حسی به شناخت درمی‌آیند. هیچ‌یک از این ابره‌ها را نه می‌توان دید یا بوید یا شنید. مع‌هذا به نظر هوسرل نه تنها می‌تواند به یک نسبت شیء به‌طور نمادی التفات داشت بلکه آن حتی می‌تواند به نحو شهودی بر ما پدیدار گردد، به ما داده شود و بدین جهت به‌طور حقیقی به آزمون درآید؛ بنابراین آنچه در شهود مقولی به التفات درمی‌آید اگرچه بنیانش در شناخت حسی است اما فراتر از تک‌تک مؤلفه‌های آن می‌رود و نسبت و وحدت آن‌ها را مدنظر قرار می‌دهد. -م

۱. موارد درون قلاب در این جمله افزوده نگارنده است. -م

موقعیت‌مند تاریخی یا یک دازاین روی می‌دهد. در یک کلام چیزی که این امر را ممکن می‌سازد، مرگ است. پایان‌مندی آن چیزی است که ما را بر جهان (هستی) به‌مثابه مکانی معنی‌دار که در آن یک فرد باید زندگی کند حساس کرده یا گشوده است.

رویداد، «چنین گشودگی» ای را برای یک دازاین برمی‌گزیند و نه هر رویداد خاصی از گشودن را زیرا یک دازاین خود هستنده‌ای گشوده یا علاقه‌مند است. رویداد نشان می‌دهد که هستی ما به گشودگی ما تخصیص می‌یابد (اگزیستانسیالی بودن، حساسیت ما بر جهان را به ارمان آورده است و این امر به خاطر اگزیستانس پایان‌مند و متزلزل ما در جهان است). رویداد تخصیص^۱ آن جنبشی از هستی ما است که به فضیلت پایان‌مندی ذاتی ما گشوده می‌شود؛ به‌گونه‌ای که به‌طور خلاقانه جهانی معنادار از امور را دریافت و حفظ کنیم. برای مطالعه فعالیت‌های خویش باید آن‌ها را همراه با معانی‌ای که چیزها از نظر آن‌ها برایمان دارند، تفسیر کنیم. انجام این کار مستلزم تمرکز بر روابط بافتی‌ای است که ما در جهان خود با اشیا و دیگران داریم. از نظر هایدگر، این پایان‌مندی و زمانمندی پایان‌مند (به‌سوی-مرگ-هستن) ماست که ما را نسبت به هستی حساس می‌کند. فهم ما از هستی به‌وسیله زمانمندی پایان‌مند ما ممکن می‌شود و زمان‌مندی (زمان) معنای تمام حالات هستی است.

هرمنوتیک هایدگر با هستی‌شناسی پدیدارشناسانه وی و هستی‌شناسی بنیادی وی درباره در-جهان-هستن دازاین به‌عنوان هستنده‌ای پایان‌مند، از هم جدایی‌ناپذیرند (قطعیت بنیادین دازاین این است که خواهد مرد). دیدگاه هایدگر این بود که فهم (*Verstehen*)، بُعد اصلی در-جهان-هستن است. فهم تنها یک رویداد ذهنی نیست. تمامی امور به‌وسیله انسان‌ها به‌لحاظ امکان‌پذیری و تعامل و یا تناسب‌شان در یک کار و یا طرح، مرتب‌شده و مفهوم پیدا می‌کنند. ایزه‌ها و رویدادها به‌لحاظ درگیری یا درگیری ممکن ما با آن‌ها درک می‌شوند و آن‌ها تنها به‌عنوان بخشی از یک نظام برخورد‌های ممکن وجود دارند. در این نظام یکی از برخورد‌های ممکن این است که امور به سایر موارد موجود در نظام مربوط می‌شوند یا به آن ارجاع می‌دهند و یا به آن اشاره می‌کنند. هر دو بعد پدیدارشناختی و هرمنوتیکی اندیشه هایدگر، نقطه عزیمت خود را از تجدیدنظر اساسی تحقیق به سمت توصیف و تفسیر تقویم

بنیادین ما در مقام دازاین و در-جهان-هستن برده‌اند؛ و این کار به‌دوراز هرگونه شرح ما به‌مثابه یک خودِ دکارتیِ جدا افتاده یا بی بدن انجام می‌شود.

۳

هایدگر در مقام شخصیت اصلی تاریخ مفهوم سکنی‌گزیدن در علوم انسانی و علوم اجتماعی باقی‌مانده و بحث من در اینجا این است که تفکر درباره سکنی‌گزیدن و پروا ما را برانگیخته خواهد کرد تا به شکل متفاوتی به شواهد باستان‌شناسی بنگریم. در عین حال، شواهد باستان‌شناسی خود اعلام می‌کنند که انسان محوری هایدگر و دوگانگی رادیکال وی از انسان‌ها و حیوانات، ناپایدار است. اجداد «حیوانی» تر پیشامدرن ما به شیوه‌ای معنادار با جهان تعامل داشتند و به صورت شایسته با آن رفتار می‌کردند، در حالی که تعامل با هایدگر لزوماً مستلزم بازنگری در جنبه‌های فکری او و دور شدن از جنبه‌های دیگر وی خواهد بود. امیدوارم مطالبی که در اینجا ارائه می‌کنم موجبات افزایش تعامل با آثار هایدگر را به خاطر باستان‌شناسی، مردم‌شناسی و فلسفه، فراهم آورد.

همان‌طور که اشاره شد ما می‌توانیم مطمئن باشیم که «هستی» در نظر هایدگر به معنای «رابطه‌مندی امور با فهم و علاقه ما بوده است». این رابطه با فهم و علاقه ما، در طبیعت پایان‌مند ما بنیاد دارد. فقط به این خاطر است که ما تا ابد ادامه نخواهیم داشت، برای مثال اینکه می‌دانیم انجام دادن اموری خاص برای امروز مهم است و نه امور دیگر. من امروز کار باستان‌شناس بودن را دنبال می‌کنم زیرا این امکان وجود ندارد که به‌طور نامحدود برای من وجود داشته باشد. «چنین در رابطه هستن» برای من به‌عنوان یک عامل علاقه‌مند در یک جهان، آن چیزی است که هستندگان بر پایه آن درک می‌شوند. «چنین در رابطه هستن» معنا و بنیاد هستندگان است. جهان به خاطر دلمشغولی من به دنبال کردن امکان باستان‌شناس بودن، برای من شکل می‌گیرد.

۴

پدیدارشناسان تلاش می‌کنند تا از چیزی که خود را نشان می‌دهد، شرحی ارائه دهند؛ حال هر چیزی که باشد و این شرح به همان صورتی است که از دیدگاه یک «من» گشوده بر روی جهان